

نظام‌واره حقوق عمومی در فقه سیاسی جمهوری اسلامی ایران

ابراهیم موسی‌زاده*

تأیید: ۹۴/۹/۲۹

دریافت: ۹۴/۵/۲

چکیده

انسجام درونی هر رشته علمی و قابلیت پاسخگویی آن به نیازهای برآمده از آن، منوط به برخورداری آن رشته از نظام‌واره می‌باشد. تا زمانی که یک رشته علمی مبتنی بر جهان‌بینی حاکم بر آن، نظام‌واره نداشته باشد، نه می‌تواند پاسخگوی نیازها باشد و نه می‌تواند به عنوان اجزای منظم و همسو، در قالب یک دانش مستقل علمی شناسایی شود، بلکه همواره در درون خود با تعارضات جدی مواجه خواهد شد. «حقوق عمومی» به عنوان یک رشته تخصصی، در مغرب‌زمین و در مهد پیدایش خویش دارای منابع، مبانی، اصول، اهداف، شناسه، مشخصه و رده‌بندی معین و همسو با هم می‌باشند، اما باید اذعان نمود که طراحی نظام‌واره برای حقوق عمومی در درون نظام کلان حقوقی و فقهی جمهوری اسلامی ایران، منوط به بازخوانی مجدد ارکان، عناصر، مفاهیم، مبانی و منابع حقوق عمومی و تولید عناصر منطبق با هنجارهای بنیادین حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می‌باشد تا دانشی مستقل، منسجم و کارآمد و البته همسو با سایر زیرساخت‌های حقوقی، طراحی و در راستای پاسخگویی به نیازهای کشور عمل نماید.

واژگان کلیدی

فقه سیاسی، حقوق عمومی، قانون اساسی، هنجارهای بنیادین، دولت، حاکمیت، حکومت اسلامی

* دانش‌آموخته حوزه علمیه قم و دانشیار گروه حقوق عمومی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران: e.mousazadeh@ut.ac.ir

مقدمه

از آغاز تأسیس کرسی تدریس حقوق اساسی توسط «فرانسوا گیزو»^۱ در فرانسه و تولد رشته حقوق عمومی، نزدیک به دو قرن می‌گذرد و در کشور ما ایران نیز از زمان تدریس مسائل و موضوعات این رشته در مدرسه علوم سیاسی و به دنبال آن در مدرسه و دانشکده حقوق و تألیف اولین آثار مکتوب در آن، بالغ بر یک قرن می‌گذرد.^۲ در این مدت، آثار متعددی اعم از کتاب، رساله، مقاله و... پیرامون شالوده‌های نظری، محتوا، کارکردها، تحولات و ابعاد مختلف و موضوعات گوناگون حقوق عمومی با هدف کاوش در زوایای پیدا و پنهان این رشته تخصصی از حقوق و خلق جلوه‌هایی نو برای مخاطبان و علاقه‌مندان، به نگارش درآمده است. آثاری که پیرامون مسائل مهم حقوق عمومی؛ همچون حاکمیت و منشأ آن، اقتدار حکومت و ساختار آن، وظایف و اهداف دولت، مشروعیت حاکمیت و حکومت، جایگاه شهروندان در اجتماع و حکومت و دولت، حقوق و تکالیف متقابل شهروندان و دولت، وظایف متعدد دولت نسبت به شهروندان و متقابلاً حقوق سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مالی و اداری شهروندان نسبت به حکومت و دولت و مسائل و موضوعات شاخه‌های حقوق عمومی (حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و...) به رشته تحریر درآمده و به زیور طبع و نشر آراسته گردیده‌اند.

با مطالعه و تأمل در محتوا، کیفیت، مطالب و مباحث این آثار، سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که شالوده‌های حقوق عمومی چگونه در قالب یک نظام و طرح‌واره منظم سازماندهی شده و قابل تشخیص هستند؟ آیا این رشته در کنار سایر طبقات و گرایش‌های حقوقی و یا در کنار دیگر گرایش‌ها و رشته‌های علوم انسانی، به مثابه یک دانش علمی مبتنی بر اندیشه و نظام‌واره می‌باشد؟ و اگر پاسخ مثبت است، شناسه، مشخصه و رده‌های اصلی آن چگونه قابل بازتعریف و بازپیرایش هستند؟ سؤالاتی از این قبیل.

از آنجا که ارزیابی و پذیرش هر رشته و گرایش تازه تأسیس در منظومه و مجموعه‌های علمی، منوط به برخورداری آن از نظام‌واره مشخص و معین می‌باشد، لذا در این نوشتار

سعی می‌شود در راستای تکاپو برای یافتن پاسخ به سؤالات مذکور، نظام‌واره حقوق عمومی را بر طبق هنجارهای حاکم بر آن و البته با رویکرد و جهت‌گیری نظام داخلی؛ یعنی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اصول و هنجارهای پذیرفته‌شده آن، تشریح نموده تا هم جایگاه این گرایش حقوقی نسبت به دیگر گرایش‌های دانش حقوق و هم جایگاه آن نسبت به سایر شاخه‌ها و رشته‌های علوم انسانی روشن شود و هم اینکه مبانی، منابع، اصول و اهداف حقوق عمومی موجود که بی‌تأثیر از نهضت ترجمه از نظام غرب نبوده و در مواردی در تعارض با هنجارهای پذیرفته‌شده قانون اساسی می‌باشد به چالش حقوقی کشانده شود. بر این اساس، تبیین مبادی و مبانی حقوق عمومی در جمهوری اسلامی ایران، هدف این نوشتار بوده و قصد این است که از یک سلسله بنیان‌ها و زیربنایها و نه از روبناها، به هدف مذکور نائل شویم.

منابع، مبانی، اصول و اهداف

مرسوم است که بسیاری از نویسندگان، واژگان «منابع»، «مبانی»، «اصول»، «قواعد»، «اهداف» و اصطلاحاتی شبیه عبارات مذکور را در نوشته‌های خویش و در مطلع کلام، به مثابه «پیشوندی» برای عناوین و تیتروهای آثار خویش به کار می‌برند بی‌آنکه این واژگان که هر کدام دارای بار معنای مختص به خود می‌باشند در آن آثار تعریف و تبیین شوند و تفاوت آنها نسبت به هم یا واژگان مشابه دیگر مشخص گردد. به همین دلیل، در جامعه هدف و نزد مخاطبان؛ به ویژه در دانش‌هایی چون «حقوق عمومی»، این نحو از استخدام و استعمال واژگان، تشتت‌های بی‌پایانی را خلق کرده است و هر کس از ظن خویش برای هر یک از این اصطلاحات، مفهوم و معنایی را در نظر می‌گیرد که چه بسا در تعارض و ضدیت با برداشت دیگران است. از باب مثال می‌توان به واژگانی چون «عدالت»، «برابری» و «آزادی» اشاره کرد که از منظر برخی، اینها «مبنای» حقوق عمومی هستند (قاری سیدفاطمی، ۱۳۸۲، ص ۵۰) و از نظرگاه دیگری «ارزش‌های بنیادین» و «منبع» شمرده می‌شوند (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۳۶۸) و از نظر دیگرانی نیز به عنوان اصول و اهداف حقوق عمومی تلقی می‌شوند (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۳)

که مسلماً یک واژه را نمی‌توان با این همه اختلاف در گستره و ابهام، در معانی استعمال نمود که در واقع دلیل بسیاری از دعاوی لغو و بی‌پایان علمای حقوق عمومی در عرصه نظر و به تبع آن در مرحله تطبیق و عمل ناشی از همین درهم‌آمیختگی مفاهیم و معانی واژگان می‌باشد.

برخلاف روش مذکور، اندیشمندان اسلامی به ویژه فقهاء و حکما، در ابتدای آثار خویش، هر یک از واژگان محوری در آن آثار را به نحو دقیق تعریف نموده و با تنسیق و بازپیرایی آن، تمایز لغوی و اصطلاحی آنها را از سایر اصطلاحات و عبارات، مشخص می‌کنند تا از هر کلمه و واژه‌ای معنا و مفاد خاص آن کلمه مستفاد گردد.

به هر حال، تبیین و تعریف حد و رسمی اصطلاحات و واژگان حقوقی به ویژه حقوق عمومی، خود مجال مستقلی می‌طلبد که جای تفصیلی آن در این مقال مختصر نمی‌باشد، اما به تاسی از قاعده «ما لا یدرک کله، لا یترک کله» و به منظور تبیین درست مقصودمان در این نوشته، معانی این اصطلاحات و واژگان را در حد وسع و متناسب با حجم مقاله بیان می‌کنیم.

منابع

قریب به اتفاق مؤلفان «حقوق عمومی»، آبخور حقوق عمومی را منابع فلسفی - سیاسی شامل (پویش‌های تاریخی، اندیشه‌های سیاسی و گزاره‌های فلسفی) و منابع حقوقی (قانون، رویه قضایی، عرف و دکترین) می‌دانند (دومیشل و پی‌یر، ۱۳۷۵، ص ۳۳؛ گرجی، ۱۳۸۹، ص ۵۹؛ ویژه، ۱۳۹۳، ص ۱۷؛ همو، ۱۳۹۰، ص ۳). در این میان، «ناصر کاتوزیان» با نگاهی عمیق‌تر، منابع ارزش‌های حقوق عمومی را منحصر در دو گزاره مذکور ندانسته، بلکه برای آن گستره وسیعی قائل است و اخلاق، مذهب و اقتصاد را به منابع حقوق عمومی اضافه می‌کند (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۳۴۰).

به هر حال، وجه مشترک دیدگاه صاحب‌نظران این آثار، حاوی نکاتی مثبت و منفی است. نکته مثبت این نظرات آن است که منابع حقوق عمومی، منحصر در منابع حقوقی (قانون، رویه‌های قضایی، عرف، دکترین) نبوده و با دخالت‌دادن اندیشه‌های

تاریخی، سیاسی، فلسفی، اخلاقی و... گستره آن را وسیع تر و فراحقوقی دیده‌اند، اما از سوی دیگر، منابع مذکور را به فهم انسانی و حداکثر، عرفی تقلیل داده و معیار و سنگ محک ارزشمند و اصلی آنان در تولید منابع، فهم انسانی و عرف اجتماعی قلمداد شده است. لذاست که «دین» را به تبعیت از غرب یا نادیده انگاشته‌اند (گرجی، ۱۳۸۹، ص ۶۳) یا آن را هم‌عرض و هم‌ردیف حقوق، اقتصاد، اخلاق، سیاست، فلسفه، قانون و عرف دانسته و منبعی در کنار سایر منابع و بر حسب اوضاع و احوال زمانی و مکانی قلمداد نموده‌اند (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۸۳) که این بینش در واقع اصل را (دین) فروکاستن و هم‌ردیف فرع قراردادن و فرع را به جای اصل نشانیدن است. اینجاست که تمایز اساسی این دیدگاه در حقوق عمومی با منابع حقوق عمومی در جمهوری اسلامی ایران مشخص می‌شود. نظام کلان حقوقی در جمهوری اسلامی ایران و به تبع آن حقوق عمومی، مبتنی بر اختصاص حاکمیت و تشریح برای خدای یکتاست (اصل دوم قانون اساسی). لذا بر این اساس، منابع حقوق عمومی را نمی‌توان صرفاً از طریق قرارداد یا گزاره‌های سیاسی، فلسفی و قوانین موضوعه و یا رویه قضایی به دست آورد. همچنین آداب، عرف، سنن و همانند اینها نیز نمی‌توانند منبع حقوق عمومی باشند (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۹۱). منابع حقوق عمومی در جمهوری اسلامی ایران بر اساس اساس جهان‌بینی حاکم، در کتاب، سنت، عقل و اجماع تجلی پیدا می‌کند. بر این اساس است که اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بدون نفی بهره‌مندی از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری، روش تأمین و تحقق اهداف پایه‌های ایمانی خویش را اجتهاد مستمر فقهای جامع‌الشرائط، بر اساس کتاب و سنت معصومین : معرفی می‌کند. لذاست که وحی و مبانی استنباط آن (قرآن، سنت، اجماع و عقل) اصلی‌ترین منبع حقوق عمومی در جمهوری اسلامی ایران بوده و بدون توجه به آن، فهم حقوق عمومی ممکن نیست.

مبانی

هنگامی که از مبانی سخن گفته می‌شود، مقصود، یافتن سرچشمه و بنیاد الزامی

است که بر ما تحمیل می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۷). به طور خلاصه، مبنای حقوق، دلیل فرمانبرداری مشروع از آن است (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (ب)، ص ۳۹). برای توضیح بیشتر باید گفت که حقوقدان برای اینکه به یک حکم حقوقی دست یابد، باید سه مرحله را پشت سر گذارد. مرحله نخست این است که بر اساس جهان‌بینی حاکم بر نظام حقوقی، منابع حقوقی را تعیین کند. لذا بر خلاف سخن معمول در «کلیات و فلسفه حقوق» (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۱۱۹؛ امامی و استوارسنگری، ۱۳۸۹، ص ۲۷) منابع حقوق قوانین، رویه قضایی، عرف و دکترین نمی‌باشد، بلکه منابع، هنجارهایی هستند که نه تنها در سطحی بالاتر از اینها، بلکه در مرحله‌ای قبل از مبنای قرار گرفته‌اند. پس از این مرحله (تعیین منابع)، نوبت به استخراج مبنای از آن منابع می‌رسد؛ مثلاً مبنای ای چون آزادی، عدالت، برابری و ... از منابع حاصل می‌شوند و مرحله سوم نیز عبارت است از استنباط مواد و احکام حقوقی بر اساس آن مبنای (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۹). پس ملاحظه می‌شود مواد حقوقی؛ اعم از قانون و رویه قضایی، منبع و مبنای حقوق شمرده نمی‌شوند، بلکه احکامی هستند که از منابع و مبنای استخراج و حقوقدان به استناد آنها و با تطبیق موضوع بر آن، حکم هر قضیه را صادر می‌کند. لذا در یک نگاه سلسله مراتبی، «مبنای» در فاصله میان «منابع» و «مواد حقوقی» قرار گرفته است.

با توجه به اینکه مبنای، سرچشمه و بنیاد الزامات حقوقی هستند، لذا به لحاظ ضمانت اجراء، مبنای حقوق در برابر اهداف حقوق، عبارت است از آنچه که رعایت آن ضروری و لازم می‌باشد؛ یعنی انجام‌دادن آن لازم و واجب و انجام‌ندادن آن ممنوع و غیر جایز می‌باشد؛ مثلاً عدالت که در زمره مبنای حقوق و به تعبیری شاه‌کلید مبنای حقوق است، عمل کردن به آن واجب و لازم و ترک آن ناروا است.

به هر حال، نکته مهم در مبنای، بازتعریف و تعیین مفهوم و محدوده آن به وسیله منابع است، نه اینکه منابع بر اساس برداشت‌ها و فهم انسانی از مبنای خودساخته به دست آیند. لذا برای تعریف و تعیین معنای مبنای حقوق عمومی در جمهوری اسلامی ایران همچون آزادی، حق، برابری، عدالت و ... باید به منابع اصلی پیش‌گفته مراجعه نمود (همان، ص ۱۲۸).

اصول

اصول، جمع اصل است. اصل، دارای معنای لغوی و اصطلاحی است. اصل در لغت، چیزی است که چیز دیگری بر آن بنا می‌شود. در برابر اصل، فرع قرار دارد و فرع، چیزی است که بر غیر خود بنا می‌شود (هاشمی شاهرودی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۳). مفهوم و معنای اصطلاحی که در ما نحن فیه مقصود است عبارت است از «قاعده». در این معنا اصول؛ یعنی قواعد کلی که احکام حقوق عمومی طی آن بیان شده است؛ مثل اصل حاکمیت قانون، اصل عدم صلاحیت، اصل عدم ولایت، اصل لاضرر و... به عبارت بهتر، منظور از اصل در این معنا، قاعده و قضیه‌ای است کلی که مشتمل بر جزئیات موضوع آن و آن احکام جزئی، فروع آن هستند که استنباط آنها تفریع نامیده می‌شوند (همان).

بر این اساس، می‌توان گفت که «اصول حقوق عمومی» اصطلاح عامی است که بسیاری از مسائل و موضوعات «اصول فقه» و «قواعد فقه» را شامل می‌شود؛ چرا که اصول فقه عبارت است از قواعدی که برای استنباط احکام شرعی فرعی تمهید گردیده‌اند (صدر، ۱۳۳۴ق، ص ۱۳) و قاعده فقهی هم عبارت است از حکمی کلی اعم از تکلیفی و وضعی که در ابواب مختلف فقه یا موضوعات متعدد به کار می‌رود (سبحانی، ۱۳۹۳، ص ۳) و تفاوت این دو در آن است که محمول اصول فقه برای حجیت و استنباط است؛ یعنی در اصول فقه، آنچه در محمول آن موضوعیت دارد، استنباط و حجیت است، اما محمول قواعد فقه، «احکام» است؛ اعم از احکام تکلیفی و یا وضعی (همان). بر این اساس، اصول حقوق عمومی که نقش هر دوی آنها را ایفاء می‌کند به دو دسته تقسیم می‌شود.

الف) اصول کلی: آنجا که اصول حقوق عمومی مشتمل بر مباحث الفاظ، مباحث عقلی، اصول عملی و تفسیر حقوقی بوده و بدین وسیله درصدد اثبات حجیت و استنباط احکام و قواعد حقوق عمومی است و یا «به وسیله اصول عملیه در مقام جهل و شک، درصدد رفع جهل و تحیر می‌باشد» (آخوند خراسانی، ۱۳۳۴ق، ص ۱۳۱)، تحت عنوان «اصول کلی حقوق عمومی» عمل نموده و در تمامی ابواب و شاخه‌های حقوق عمومی قابل استناد می‌باشد؛ مثل اصل حاکمیت قانون، اصل برائت و... .

ب) اصول؛ به مثابه قواعد: در برخی از موارد، اصول حقوق عمومی مشتمل بر بیان احکام تکلیفی و وضعی حقوقی بوده، نه درصدد استنباط احکام و بیان حجیت آنها. به بیان بهتر، این دسته از اصول، خود مشتمل بر احکام حقوقی اعم از تکلیفی و وضعی هستند و چون این اصول صرفاً در ابواب و شاخه‌های خاص حقوق عمومی کاربرد دارند، معادل قواعد حقوقی محسوب می‌شوند؛ نظیر اصل سلسله‌مراتب، اصل عدم تمرکز، اصل نظارت بر اداره و... در حقوق اداری و اصل استقلال قوا، اصل مصونیت پارلمانی و... در حقوق اساسی.

پس تفاوت «اصول کلی» با «اصول قاعده‌ای» در این است که اصول کلی علاوه بر اینکه در تمامی شاخه‌های حقوق عمومی کاربرد دارد، وسیله‌ای برای استنباط قواعد و احکام حقوقی نیز به شمار می‌آید. لکن اصول قاعده‌ای صرفاً در شاخه‌ای خاص از حقوق عمومی کاربرد داشته و مشتمل بر احکام کلی تکلیفی و وضعی می‌باشد.

اهداف

حقوق عمومی هر کشوری، جزئی از نظام کلان حقوقی و سیاسی آن کشور به شمار می‌رود؛ چه بسا کشوری نظام حقوقی خود را مستقل از سایر نظامات موجود طراحی کرده و از نظام تعدد و تکرر تبعیت کند و کشوری دیگر نظام حقوقی خویش را در دل سایر نظام‌ها و همسو با آنها طراحی نماید. به هر حال، در ارتباط با هدف حقوق عمومی سؤال مهمی که مطرح می‌شود، این است که آیا هدف حقوق عمومی صرفاً حمایت از شهروندان و تضمین حقوق و آزادی‌های آنان است یا هدف آن تثبیت قدرت حاکمان و دولت می‌باشد؟ و در هر دو صورت، جهت‌گیری آن آیا صرفاً سعادت دنیوی است یا علاوه بر آن، سعادت دار عقبی نیز مد نظر می‌باشد؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت که در جهان‌بینی اسلامی، زندگی انسان دارای دو جنبه فردی - اجتماعی و دو نشئه دنیوی و اخروی است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (انشقاق (۸۴): ۶)؛ ای انسان! تو با تلاش و رنج به سوی

پروردگارت می‌روی و او را ملاقات خواهی کرد. از جنبه فردی، انسان موجودی است با نیازهای ویژه و شخصیتی مستقل که خصوصیات متمایز از دیگران دارد، اما از جنبه اجتماعی، سرنوشت او با سرنوشت دیگران گره خورده است (مصباح یزدی، ۱۳۸۸، ص ۵۰). از سوی دیگر، سرای آخرت، محصول زندگی دنیوی بوده و دنیا مزرعه آخرت محسوب می‌شود «الدنيا مزرعة الآخرة» (ابن ابی‌جمهور احسانی، ۱۳۶۲، ص ۲۶۷). لذا در راستای ایجاد هماهنگی میان بعد فردی و اجتماعی انسان و نشئه دنیوی و اخروی او، حقوق عمومی با تعیین حدود و چارچوب‌های قدرت و صلاحیت‌ها و اختیارات دولت و نیز توجه به آزادی‌های فردی و حقوق بنیادین او و به منظور آماده‌سازی زندگی سعادت‌مند دنیوی برای تحصیل سعادت اخروی، سعی در ایجاد آشتی و تفاهم میان ابعاد متعدد زندگی و حیات انسان دارد: «وَأْتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (عنکبوت (۲۹): ۲۷)؛ و پاداش او را در دنیا دادیم و او در آخرت از صالحان است که حقوق عمومی دستیابی به این اهداف را از طریق قوانین و مقررات عادلانه در پرتو مبانی و منابع بالادستی دنبال می‌کند. به همین دلیل، قوانین و مقررات تحقق‌بخش اهداف، باید ریشه در مبانی و منابع حاکم داشته باشد که حقوق عمومی، مشروعیت خویش را از آنها کسب می‌کند.

تعریف حقوق عمومی

در اینجا به دنبال این نکته هستیم که مقصود از حقوق عمومی چیست؟ تعاریف و رویکردهای رایج در حقوق عمومی کدام است؟ ضرورت‌های نهفته در تعریف حقوق عمومی کدام هستند؟ و... از آنجا که فهم بسیاری از مسائل و موضوعات بنیادین حقوق عمومی و به دنبال آن، اتخاذ رویکرد و جهت‌گیری در آن منوط به نوع و ماهیت تعریف حقوق عمومی است، لذا سعی می‌کنیم پس از ارائه تعاریف رایج، تعریف مختار خود را بیان کنیم.

از حقوق عمومی، تعاریف‌های گوناگونی ارائه شده است که به اهم آنها اشاره می‌کنیم:

۱. حقوق عمومی، گونه‌ای از روابط اجتماعی است که میان اشخاص صاحب قدرت (فرمانروایان) و اشخاصی که از قدرت اطاعت می‌کنند (فرمانبران) برقرار می‌شود. پس بر کلیه روابط سیاسی، اداری یا مالی موجود میان دولت یا دستگاه‌های عمومی و شهروندان، قابل اعمال است. ماهیت حقوق عمومی در خصلت «نابرابر طلب» آن نهفته است که ناشی از طبیعت روابطی است که این حقوق بنا دارد حد و نظم آن را تعیین کند (قاضی، ۱۳۷۵، ص ۲۳).

۲. حقوق عمومی، روابط افراد جامعه با آن اجتماع (که یک واحد سیاسی است) و یا با تأسیسات عمومی آن اجتماع (مانند ادارات و وزارتخانه‌ها) و نیز روابط بین دو یا چند اجتماع (مانند روابط دول با دول دیگر) یا دو یا چند مؤسسه عمومی را تشکیل می‌دهد و اقسام آن عبارت است از: حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق کیفری، حقوق بین الملل عمومی (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۳، ص ۸۷). بر این اساس، قواعد حقوق عمومی آمرانه است، هدف از آن قواعد، حمایت از منافع جامعه است و ضمانت اجرای آن متمایز از حقوق خصوصی است. ضابطه اصلی برای تشخیص حقوق عمومی، هدف دولت در اعمال حق حاکمیت است.

۳. حقوق عمومی، حقوق حاکم بر دولت است... همه بحث‌های اصلی بر سر تنظیم رابطه دولت و ملت است... هدف عمده حقوق عمومی این است که دولت را تابع حقوق کند و خودکامگی را از بین ببرد... در حقوق عمومی هرچه می‌بینیم مظهري از اقتدار و حاکمیت از یک‌سو و فرمانبری و اجرای تکلیف از سوی دیگر است (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۱۳-۱۲).

۴. به عقیده «مارتی» و «رینو»، حقوق عمومی، قواعدی است که بر تشکیلات دولتی و خدمات عمومی و روابط دولت و مأموران او با مردم حکومت می‌کند و سازمان‌های دولتی را تنظیم می‌کند (همان، ص ۱۲).

۵. حقوق عمومی، شاخه‌ای از علم حقوق است که مأموریت اصلی آن مطالعه قواعد مربوط به سازماندهی درونی و برونی دولت است. در اینجا مفهوم عام دولت در نظر است و شامل کلیه اشخاص حقوقی حقوق عمومی (نهادهای سیاسی، مؤسسات

عمومی، واحدهای محلی یا عدم تمرکز) می‌شود. این شاخه علمی، از یک‌سو، به بررسی قواعد حاکم بر روابط موجود بین نهادهای دولتی می‌پردازد و از سوی دیگر، روابط نهادها و مأموران دولتی با شهروندان را مورد کاوش قرار می‌دهد و مناسبات موجود در سپهر حقوق عمومی بدون حضور عنصر دولت معنایی ندارد (گرجی، ۱۳۸۹، ص ۲۴).

۶. حقوق عمومی، قواعدی را در بر می‌گیرد که به طور مستقیم و محسوس نقش دولت و حکومت در آنها مطرح است. مباحث حقوق عمومی از آنجا که به حقوق، اختیارات و وظایف حکومت و همچنین حقوق و تکالیف افراد در برابر آن مربوط می‌شود، جنبه فردی ندارد و به حقوق عمومی موسوم است. در این نوع حقوق، روابط همواره عمومی است و اختصاصی به اشخاص معین ندارد؛ مانند روابط بین گروه‌های سیاسی و دولت و مسائل مربوط به روابط نهادها و ارگان‌های حاکم، روابط دولت و ملت و... در حقوق عمومی از همان ابتدا هدف، تأمین مصالح جامعه بوده و نتیجه اصلی، تأمین منافع جمعی می‌باشد و به طور جانبی و تبعی مصالح آحاد و اشخاص نیز تحصیل می‌شود (عمید زنجانی، ۱۳۸۹، ص ۷۲۸).

با توجه به محتوا و عناصر تعاریف مذکور، می‌توان دیدگاه‌های مندرج در این تعاریف را در قالب سه رویکرد ذیل بیان نمود که از میان آنها صرفاً رویکرد سوم (همان تعریف مندرج در بند ۷) رویکرد مختار این نوشتار می‌باشد:

الف) رویکرد اول: بر این اساس، حقوق عمومی، شاخه‌ای از حقوق است که به آن دسته از احکام حقوقی می‌پردازد که اجرای آن برعهده دولت است. به عبارت بهتر، حقوق عمومی، حقوق احکام اجتماعی است که حکومت و دولت، مکلف به اجرای آن می‌باشند. بر اساس این رویکرد، موضوع حقوق عمومی، دولت و افرادند و گزاره‌ها، ناظر به موضوعات کلی هستند که در خارج مصادیقی دارند و آن مصادیق از مسائل مبتلابه دولت‌ها است. به عنوان مثال، وقتی که بحث نظام سیاسی «دموکراتیک» مطرح می‌شود، مسأله اصلی این رویکرد این است که آیا مردم و افراد در برابر دولت، حق تعیین سرنوشت دارند یا نه؟ آیا حق رأی دارند یا نه؟ و... به عبارت بهتر، در این

رویکرد، مبحث دموکراسی به عنوان حلقه وصل و ارتباط دولت و افراد، مسأله اساسی حقوق عمومی می‌گردد.

ب) رویکرد دوم: در این رویکرد، حقوق عمومی ناظر بر همه شاخه‌ها و گرایش‌های حقوقی است، اما با رویکرد حکومتی. این دیدگاه هرچند نسبت به رویکرد قبلی از جامعیت بیشتری برخوردار است، اما باید اذعان نمود که جهت‌گیری آن ناظر به «روش» است، نه محتوا. به عبارت بهتر، این رویکرد، تغییر روش از نگاه فردگرایانه به نگاه حاکمیتی است و ایراد اساسی که این رویکرد می‌تواند داشته باشد آن است که منجر به «قبض و بسط حقوق عمومی» خواهد شد. به عبارتی، اگر در این رویکرد، حاکمیت و دولت بر حقوق تأثیر بگذارد و نه بالعکس، در آن صورت، اصول و قواعد حقوق عمومی در خدمت خواسته‌های حاکمیت قرار خواهد گرفت و قبض و بسط بی‌پایان خواهد داشت.

ج) رویکرد سوم: در این رویکرد، موضوع حقوق عمومی، حکومت است؛ حکومتی در جامعه در حال تغییر و آن حکومت، وظیفه سرپرستی جامعه را هم برعهده دارد. لذا حکومت در جامعه تصرف می‌کند و جامعه را از یک وضعیت به وضعیت دیگر سیر می‌دهد. پس اساساً وظیفه حکومت صرفاً اجرای احکام مبتلابه حکومت (برخلاف رویکرد اول) و نگاه صرفاً حاکمیتی بر تمامی شاخه‌های حقوقی «بر خلاف رویکرد دوم» نیست. بر این اساس، حقوق عمومی، گرایشی از حقوق است که اولاً: مکلف آن جامعه و حکومت است، نه افراد، ثانیاً: تبعیت از قواعد آن به صورت مجموعی و هماهنگ بوده، نه فردی و آحادی و ثالثاً: حقوقی است که حاکم و شامل بر کل هست.

پس حقوق عمومی اولاً: جهت‌گیری کلی جامعه را مشخص می‌کند، ثانیاً: مقومات و تحقق‌بخش آن جهات را بیان می‌کند، ثالثاً: با ارائه قانون اساسی و قوانین بالادستی، تناسب لازم را به اقتضای زمان و مکان برای تحقق اهداف فراهم می‌نماید. از این منظر و با توجه به هنجارهای حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، حقوق عمومی به معنای سرپرستی جامعه در مسیر (جهت) اقامه توحید است که این برداشت در دیدگاه امام خمینی 1 نیز جریان دارد. امام خمینی می‌فرماید: «الاسلام هو الحكومة بشؤونها»؛ اسلام همان حکومت، با تمام شؤون آن است (امام خمینی، ۱۳۶۸، ج ۲، ص ۶۳۳).

روش‌شناسی حقوق عمومی^۲

منظورمان از این بند این است که اگر دانشی به نام حقوق عمومی داشته باشیم، استنباط آن با چه روشی خواهد بود؟

در پاسخ باید گفت با عنایت به نوع جهان‌بینی، معرفت‌شناسی و رویکرد ما نسبت به حقوق عمومی، روش‌شناسی حاکم بر آن متفاوت خواهد بود. از منظر اندیشمندان غربی، معیار صحت حکمت عملی و حکمت نظری به ضرورت ریاضی و منطقی برمی‌گردد و نه به تبعیت از شرع و استناد به وحی (کاپلستون، ۱۳۹۳، ج ۱، ص ۱۲۶؛ حائری یزدی، ۱۹۹۴م، ص ۶۵). از نظر آنان انسان دانش‌های مربوط به اداره جامعه را بر اساس روش تجربی به دست می‌آورد و پیدایش جامعه انسانی هم به ضرورت رفع نیازها بوده است. بر این اساس، جامعه یک وجود اعتباری است و خود مکلف مستقل محسوب نمی‌شود و همچنین حکومت یک امر عرفی است که مشروعیت و معیار صحت آن به حق حاکمیت طبیعی و مشاء انسان بر محیط و جهان برمی‌گردد که آن را از طریق قرارداد اجتماعی اعمال می‌کنند (عالم، ۱۳۸۱، ص ۴۹۳). از نظر آنان جامعه ذاتاً سکولار و غیر دینی است و معرفت‌های اداره این جامعه، مستقل از وحی بوده و ارتباطی با دین ندارد؛ در حالی که از منظر اسلام که هنجار حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران است، سه عنصر دین، حکومت و اجتماع با هم پیوند وثیقی دارند (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۴۸). با عنایت به این اصل و با توجه به تعریفی که از حقوق عمومی به عنوان تعریف مختار ارائه شد، چهار روش عمده را در بررسی حقوق عمومی می‌توان مبنا قرار داد:

روش اجتهاد حقوقی

یکی از شیوه‌های بررسی مسائل حقوق عمومی، «روش اجتهاد حقوقی» است که دانشوران و فقهای اسلامی با استفاده از منابع استنباط احکام، به تبیین آنها می‌پردازند که در سیر تحول علوم فقهی، تحت عناوین «فقه سیاسی»، «فقه سیاست»، «فقه الدوله»، «فقه حکومتی»، «احکام السلطانیه» و... نام گرفته‌اند. روش اجتهادی، رویکردی تجویزی داشته و از بایدها و نبایدها در عرصه حقوق عمومی که متعلق فعل مکلف (فرد، جامعه و دولت) است، بحث می‌کند.

روش فلسفی - عقلی

حقوق عمومی در فلسفه، بخشی از حکمت عملی محسوب می‌شود که پس از رواج فلسفه در حوزه مباحث اسلامی، مورد بررسی فلاسفه اسلامی قرار گرفته است. فارابی از نخستین فیلسوفان اسلامی است که در عرصه حقوق عمومی (دولت، جامعه و حکومت)، آثار متعددی نگاشته است. در این نگرش، عقل منبع منحصر به فرد شناخت شمرده می‌شود، عقل به مثابه رسول باطنی به تحکیم ارزش‌های دینی کمر همت می‌بندد. امتیاز نگرش و روش فلسفی، از آن رو است که بر استدلال عقلی، متکی است و از تأثیر زیادی بر مخاطب برخوردار است. البته در نگرش فقهی به ویژه مکتب فقهای اصولی و اجتهادی، عقل نیز یکی از منابع استنباط احکام به شمار می‌رود و جایگاه خاصی در عرصه فقه دارد. با این تفاوت که عقل بکار رفته در اصول فقه در محدوده دین و شریعت اعتبار دارد؛ در حالی که عقل مورد استناد در فلسفه به تنهایی و فارغ از موازین دین به استنتاج و استنباط دست می‌زند (ابن سینا، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۱).

روش کلامی

علم کلام، علمی است که به استناد عقل و در صورت موافقت احکام عقل با عقاید دینی، درباره خدای سبحان و اسماء و صفات و افعال او سخن می‌گوید؛ در حالی که حقوق عمومی، علمی است که درباره وظایف و بایدها و نبایدهای افعال مکلفین بحث می‌کند و از این رو، هر مسأله‌ای که در آن، پیرامون «فعل الله» بحث شود، مسأله‌ای کلامی است و هر مسأله‌ای که در آن، درباره «فعل مکلف»؛ اعم از فعل فردی و فعل اجتماعی نظر داده شود، مسأله‌ای (حقوقی) است. لازم به تذکر است که صلاحیت طرح مسأله امامت در علم کلام، سبب کلامی بودن آن است؛ خواه پاسخ آن مثبت باشد و خواه منفی؛ زیرا در هر دو حال، موضوع مسأله فعل خداست.

به هر حال، پس از رحلت پیامبر ﷺ مسأله امامت، خلافت و رهبری از مسائل پرمناقشه در میان مذاهب و فرق اسلامی به شمار می‌آید. متکلمان شیعه مسائل حقوق عمومی را از چشم‌انداز علم کلام مطالعه می‌کنند. آنان با تمسک به قاعده لطف، بر

تداوم امامت پس از رحلت پیامبر 9 و نیز بر لزوم عصمت امام استدلال می‌کنند (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ص ۱۴۴-۱۴۱).

اما اهل سنت، امامت، حکومت و مسائل مربوط به حقوق عمومی را یک مسئله فرعی و فقهی؛ نظیر دیگر فروع فقهی می‌دانند؛ زیرا آنان می‌گویند بر خداوند لازم نیست که درباره امت پس از پیغمبر، دستوری بدهد و چنین دستوری نیز نداده است. البته اگر حکمی صادر می‌فرمود، حتماً نافذ بود، ولی چون نفرموده، خود مردم، وظیفه دارند برای خودشان رهبر انتخاب کنند. لذا مسائل و موضوعات حقوق عمومی به ویژه محور آن؛ یعنی دولت و امامت در نزد «اشاعره» و همچنین در نزد «معتزله» مسأله‌ای فقهی است؛ چرا که رأی آنان این است که از طرف خداوند دستوری نرسیده است.

اشاعره به دلیل آنکه منکر حسن و قبح عقلی و معتقد به «اراده جزافیه»^۴ اند، صدور هیچ کاری را از خداوند لازم و ضروری نمی‌دانند. نتیجه این تفکر، عدم لزوم تعیین امام بر خداوند سبحان است. اشاعره پس از نفی ضرورت تعیین امام از سوی خداوند از یک سو و عدم تحقق خارجی آن از سوی دیگر، می‌کوشند تا وظیفه تعیین امام از سوی مردم را با دلایل سمعی و نقلی اثبات نمایند.

معتزله نیز اگرچه حسن و قبح عقلی را قبول دارند، ولی قائل به وجوب تعیین امام از ناحیه خداوند نمی‌باشند و ضرورت تعیین و انتخاب امام از سوی مردم را از طریق «وجوب مقدمه واجب» که دلیل عقلی است، اثبات می‌نمایند. در هر صورت، نتیجه این دو طرز تفکر، خروج مسئله امامت از حوزه فعل خداوند و انحصار آن در حوزه فعل مکلف می‌باشد که از این جهت، جزء مباحث حقوقی قرار می‌گیرد. از نظر آنان، سخن از باید و نباید حقوقی است، نه از هست و نیست کلامی.

اما در مذهب تشیع، امامت از اصول مذهب و مربوط به «فعل الله» است و همانگونه که تعیین نبی از سوی خداوند است، تعیین امام و حکومت آن نیز از سوی اوست؛ زیرا شناخت انسان کامل و معصوم، فقط مقدر خداوند است. اما همین امامت، در فقه و حقوق نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد، ولی نه از جهت فعل‌الله‌بودن، بلکه از جهت ربطی که به فعل مکلفین دارد. در مکتب شیعه اعتقاد بر این است که چون امامت را خداوند

تعیین نموده است، از این جهت امام مکلف است که این مسؤولیت را بپذیرد و آن را اعمال کند و بر مردم نیز واجب است که از او اطاعت کنند (همان، ص ۱۴۷-۱۴۲).

روش علمی - تجربی

روش مبتنی بر تجربه و حس، آن‌گونه که غرب مدعی آن است، امری نوظهور نیست، بلکه امری است که هم در یونان باستان متداول بوده و هم در منابع اسلامی بدان توجه شده است. قرآن کریم، پیروان خود را به تدبر و عبرت‌گیری از حوادث در مسائل دعوت می‌کند: «قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (نمل ۲۷): ۶۹؛ بگو در زمین بگردید و بنگرید فرجام گنه‌پیشگان چگونه بوده است. از این‌رو، برخی از نویسندگان غربی بر این نکته اذعان کرده‌اند که غرب، شیوه تجربی را از مسلمانان فراگرفت (بورکهارت، ۱۳۷۶، ص ۳۱).

در غرب، نگرش علمی، مبنای جهان‌بینی به شمار می‌رود که در مقابل نگرش دینی و ماورای طبیعت قرار دارد. این امر، منتهی به شکاکیت، نسبی‌گرایی و غوطه‌ورشدن در مادیت و محسوسات شده است. اما در تفکر دینی، نگرش تجربی به موازات و در عرض نگرش فقهی، عقلی و کلامی نیست، بلکه همگی به سوی یک جهت و آرمان حرکت می‌کنند و به وحدت می‌رسند. عالمان بزرگ اسلامی، از صدر اسلام تا به امروز، نسبت به «حوادث واقعه» اهتمام داشتند و به مقتضای «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللوابس»، سعی در شناخت شرایط و مقتضیات زمان داشتند. زمان‌شناسی اقتضاء می‌کند که عالمان دینی با نگرشی ژرف، حوادث را پیگیری نمایند و از عنایات خاص الهی نیز مدد گیرند.

مشخصه و رده‌های حقوق عمومی

تمرکز در این مبحث بر تمایز حقوق عمومی از سایر دانش‌ها؛ اعم از گرایش‌های حقوقی و سایر رشته‌های علوم انسانی، با تأکید بر بیان شناسه و ویژگی‌های خاص حقوق عمومی و بیان رده‌های موجود در درون گرایش حقوق عمومی می‌باشد. لذا مطالب این مبحث را در دو قسمت پی می‌گیریم:

شناسه حقوق عمومی

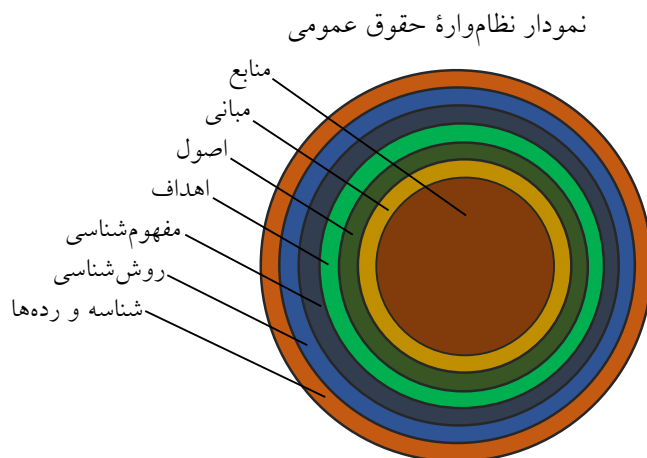
مؤلفان «مبانی حقوق عمومی» در صفحات آغازین آثار خویش بی آنکه به دنبال تمایز «حقوق عمومی» از سایر شاخه‌ها و گرایش‌های حقوق و همچنین از دانش‌های مرتبط با حقوق عمومی؛ نظیر «سیاست»، «مدیریت»، «تاریخ»، «روابط بین‌الملل» و... باشند، صرفاً طی عنوان «تمییز، تمایز حقوق عمومی و حقوق خصوصی» به تفاوت‌های این گرایش با گرایش حقوق خصوصی پرداخته و با بیان «ریشه‌ها و محتوای تمایز» به ارائه معیارهای ماهوی (موضوعی - مادی)، شکلی (شخصی - سازمانی) و کارویژه‌ای پرداخته و حدود تمایز را با شک و تردید بیان کرده و مجدداً با نقد مبانی تمایز و تفکیک، در خصوص مباحثی چون انعطاف مرز بین حقوق عمومی و حقوق خصوصی (دومیشل و پی‌یر، ۱۳۷۶، ص ۴۹)، به سوی پایان حقوق عمومی (همان، ص ۱۱۵) اختلاط و نفوذ متقابل حقوق عمومی و خصوصی (کاتوزیان، ۱۳۷۷ (الف)، ص ۲۳) بنیادهای متزلزل تفکیک (گرچی، ۱۳۸۹، ص ۳۲) و یگانگی حقوق عمومی و حقوق خصوصی (همان، ص ۳۷) داد سخن داده‌اند.

به نظر می‌رسد دلیل اصلی این تعارض‌ها، ریشه در تعاریفی دارد که از حقوق عمومی ارائه کرده‌اند. برای احتراز از این اشکال، لازم است در بیان شناسه و مشخصه حقوق عمومی به تعریف و رویکردی که قبلاً ارائه شد، تکیه کنیم و آن اینکه اولاً: حقوق عمومی مباحث مربوط به حکومت و دولت را همراه با «ضمانت اجرای حقوقی» مختص به خود بحث می‌کند که از اینجا تمایز حقوق عمومی با سایر رشته‌های علوم انسانی که موضوع مطالعه آنها نیز دولت و حکومت است؛ نظیر علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، تاریخ، اقتصاد، مدیریت و... روشن می‌شود. ثانیاً: حقوق عمومی، جهات، مقومات و مناسبات دولت و حکومت را به مثابه یک «کل» - نه نقش و دخالت موردی دولت در امور - مورد مطالعه قرار می‌دهد که بر این اساس، تمایز آن با سایر گرایش‌های حقوقی نیز تبیین می‌گردد.

رده‌های حقوق عمومی

بخش اعظمی از آثار و کتب مربوط به «مبانی حقوق عمومی»، علی‌رغم ادعاهایی چون «در حقیقت، مراد از مبانی حقوق عمومی جز فلسفه حقوق عمومی نیست» (گرچی،

۱۳۸۹، ص ۶) به مسائل و احکام شاخه‌ها، شعبه‌های حقوق عمومی اختصاص یافته است. برخی نویسندگان، شاخه‌های حقوق عمومی را منحصر در حقوق اساسی، حقوق اداری، حقوق مالی و حقوق بین‌الملل عمومی دانسته (دومیشل و پی‌یر، ۱۳۷۶، ص ۵۳) و برخی دیگر با اضافه کردن حقوق کیفری، حقوق کار، حقوق اقتصادی، حقوق اجتماعی و... آن را به حدی توسعه داده‌اند (گرچی، ۱۳۸۹، ص ۱۶۹) که حقوق عمومی، مترادف با همه گرایش‌ها و شاخه‌های دانش حقوقی شده است. به نظر می‌رسد توسعه بی‌محابای قلمرو حقوق عمومی به نحو مذکور، ناشی از رده‌بندی آن بر اساس موضوعات مورد مداخله دولت است؛ در حالی که دخالت‌های دولت، تحت هر عنوان و شرایطی را نمی‌توان ملحق به حقوق عمومی نمود. اگر موضوع اصلی حقوق عمومی، «دولت» به مثابه کل باشد، نهایتاً می‌توان برای حقوق عمومی دو رده «کلان» و «خرد» در نظر گرفت. به عنوان مثال، آنجا که دولت، نظامات اجتماعی و سیاسی را طراحی و مدیریت می‌کند، در حوزه حقوق عمومی کلان و آنجا که درصدد بیان احکام مصادیق و افراد می‌باشد، در حوزه حقوق عمومی خرد قرار می‌گیرد. بر این اساس، تمامی موضوعات داخلی و بین‌المللی تحت حاکمیت دولت را می‌توان در دو رده کلان و خرد تقسیم‌بندی کرده و مورد مطالعه قرار داد.



نتیجه گیری

۱. هر علمی دارای مجموعه‌ای از مبانی و پیش‌فرض‌ها است که در تعریف و شناخت مسائل آن علم دخیل بوده و در جهت ارزشی علم و ظرفیت ساختاری آن سرنوشت‌ساز می‌باشد. حقوق عمومی نیز بر پایه برخی پیش‌فرض‌ها و مبانی دین‌شناسی و معرفت‌شناسی استوار است که از طریق لایه‌های مختلف به حقوق عمومی راه پیدا می‌کند.

۲. حقوق عمومی دارای یک سلسله‌شناسه‌ها و شاخه‌ها است که تبیین آنها قبل از ورود به مسائل و موضوعات شاخه‌های حقوق عمومی ضرورت دارد.

۳. تبیین، تنقیح و بسط شناسه‌ها و مبانی حقوق عمومی، پیش‌نیاز ورود به مباحث حقوق عمومی است. این شناسه‌ها یکدست و یکسان نبوده، بلکه برخی از آنها عام؛ نظیر منابع و اصول کلی و برخی دیگر ویژه حقوق عمومی هستند؛ نظیر اصول قاعده‌ای و حکومت.

۴. بر اساس جهان‌بینی حاکم بر قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، منابع، مبانی، اصول و اهداف حقوق عمومی، ریشه در آموزه‌های وحیانی داشته و موضوع اساسی آن حکومت و دولت به مثابه یک کل در جامعه، متغیر بوده و رسالت اصلی آن تعیین جهات، مقومات و مناسبات اجتماع و دولت می‌باشد.

۵. بر این اساس، مشخصه اصلی دانش حقوق عمومی، مطالعه حاکمیت و دولت به عنوان یک موضوع مستقل و در دو رده کلان و خرد می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱. فرانسوا گیزو (Francois Guizot) تاریخ‌نویس و رجل سیاسی و دولتمرد مشهور فرانسوی در سال ۱۸۳۴ میلادی، کرسی حقوق اساسی را در دانشکده حقوق پاریس تأسیس و تدریس آن را به حقوقدان مشهور ایتالیایی به نام پلگرنیو روسی (Pellegrino Rossi) واگذار کرد (احمدهوشنگ شریفی، به اهتمام ناصر حسین خالصی، پلی‌کپی حقوق اساسی تطبیقی، ص ۱؛ ابوالفضل قاضی، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، ص ۳).

۲. اولین کتاب حقوق عمومی و حقوق اساسی در دوره اولین مجلس شورای ملی و یک سال بعد از صدور فرمان مشروطیت در سال ۱۲۸۶ شمسی توسط «محمدعلی فروغی» با عنوان حقوق اساسی؛ یعنی آداب مشروطیت دول تألیف و اولین مدرسه علوم سیاسی در سال ۱۲۹۲ شمسی و مدرسه حقوق در سال ۱۲۹۹ شمسی تأسیس گردید.

۳. منظور از این مبحث، شیوه‌های مطالعه مباحث مربوط به حقوق عمومی است؛ چرا که اندیشمندان و حکما، حکمت و علم را به اعتبار اقسام موجود بر دو قسم نظری و عملی تقسیم می‌کنند. مطالعه پدیده‌هایی که هستی آنها در اختیار انسان نباشد، بر عهده حکمت نظری و پدیده‌هایی که به اراده و اختیار انسان باشد، بر عهده حکمت عملی است. حکمت عملی نیز به سه قسم است: ۱. اخلاق، ۲. تدبیر منزل و ۳. سیاست مدن؛ یعنی اگر انسان در انجام دادن عملی، احتیاج به همراهی دیگران نداشته باشد و چنین عملی را اخلاق گویند و اگر در انجام آن همراهی اعضای خانواده را نیاز داشته باشد، آن را تدبیر منزل و اگر انجام دادن آن به امور مملکتی مربوط شود، سیاست مدن خواهد بود. حکمت نظری نیز بر چهار قسم است: منطقی، علوم طبیعی، ریاضی و الهی. برای مطالعه هر دو قسم حکمت نظری و عملی، متفکران اسلامی دو راه را پیشنهاد کرده‌اند: اول: طریقه استدلال و دوم: طریقه ریاضت و تزکیه باطن. در هر یک از این دو طریق یا مطابقت با احکام شرع لازم است یا بدون رعایت مطابقت از احکام شرع می‌توان به مطالعه پرداخت. به همین جهت، چهار طریقه حاصل می‌شود:

۱. طریقه حکمای مشاء که شخص از راه استدلال، حقایق اشیاء را در می‌یابد؛ چه آن استدلال مطابق دین باشد یا نباشد.

۲. طریقه حکمای اشراق که فرد از راه تزکیه به حقایق اشیاء دست پیدا می‌کند؛ خواه آن ریاضت، مطابق با دین باشد یا مخالف آن.

۳. طریقه سوم که روش متکلمین است، شخص از راه استدلال به حقایق اشیاء دست پیدا می‌کند، به شرط آن که استدلال با احکام دین و قوانین شرع مخالفتی نداشته باشد.

۴. طریقه چهارم، روش متصوفین است که از راه ریاضت و تزکیه نفس، مطابق با دین و شرع حقایق را کشف می‌کند (ابن سینا، اشارات و تنبیهات (طبیعیات، الهیات، عرفان و تصوف)، ص ۱۱).

۴. به لحاظ لغوی؛ یعنی خرید و فروش، بدون وزن کردن و شمردن و به لحاظ اصطلاحی به تابعان مکتب تعبد که صرفاً از امر و نهی شارع، به نیکی و بدی اشیاء و افعال پی می‌برند اطلاق می‌شود.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، ج ۲، قم: مجمع الفکر الاسلامی، چ ۴، ۱۳۳۴ق.
۳. ابن سینا، اشارات و تنبیها (طبیعیات، الهیات، عرفان و تصوف)، ج ۱، ترجمه و شرح حسن ملکشاهی، تهران: سروش، چ ۲، ۱۳۸۶.
۴. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، تحقیق مجتبی عراقی، قم: سیدالشهداء، ج ۱، ۱۳۶۲.
۵. امام خمینی، سیدروح الله، کتاب البیع، ج ۲، قم: اسماعیلیان، چ ۴، ۱۳۶۸.
۶. امامی، محمد و استوارسنگری، کوروش، حقوق اداری، ج ۱، تهران: بنیاد حقوقی میزان، چ ۱۳، ۱۳۸۹.
۷. بورکهارت، یاکوب، تاریخ فرهنگ رنسانس در ایتالیا، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۷۶.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مقدمه عمومی علم حقوق، تهران: گنج دانش، چ ۹، ۱۳۸۳.
۹. جوادی آملی، عبدالله، فلسفه دین، قم: اسراء، چ ۲، ۱۳۷۷.
۱۰. -----، ولایت فقیه؛ ولایت فقاها و عدالت، قم: اسراء، چ ۹، ۱۳۸۸.
۱۱. -----، تفسیر تسنیم، قم: مرکز نشر اسراء، جلد ۲۷، ۱۳۹۰.
۱۲. حائری یزدی، مهدی، حکمت و حکومت، لندن: شادی، ۱۹۹۴م.
۱۳. دومیشل، آندره و پی‌یر، لالومی‌یر، گفتارهایی در حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۵.
۱۴. -----، حقوق عمومی، ترجمه ابوالفضل قاضی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۶.
۱۵. سبجانی، جعفر، تقریرات درس خارج فقه (قواعد فقهیه)، قم: ۱۳۹۳، به نقل از: www.eshiu.ir/feqh/arshive
۱۶. شریفی، احمدهوشنگ، به اهتمام ناصرحسین خالصی، پلی‌کی حقوق اساسی تطبیقی، تهران: دانشکده حقوق، ۱۳۷۷.
۱۷. صدر، سیدمحمدباقر، دروس فی علم الاصول (الحلقة الثالثة)، قم: مرکز اهل البيت : الفقه و المعارف الاسلامیة، ۱۴۳۴ق.

۱۸. طباطبایی، سیدمحمدحسین، روابط اجتماعی در اسلام، ترجمه محمدجواد حجتی کرمانی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم: بوستان کتاب، ج ۲، ۱۳۸۹.
۱۹. عالم، عبدالرحمن، تاریخ فلسفه سیاسی غرب، تهران: وزارت امور خارجه، ج ۴، ۱۳۸۱.
۲۰. عمید زنجانی، عباسعلی، دانشنامه فقه سیاسی، ج ۱، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۹.
۲۱. فیض، علیرضا، مبادی فقه و اصول، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ج ۱۴، ۱۳۸۰.
۲۲. قاضی، ابوالفضل، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
۲۳. -----، گفتارهایی در حقوق عمومی، تهران: نشر دادگستر، ۱۳۷۵.
۲۴. قاری سیدفاطمی، سیدمحمد، حقوق بشر در جهان معاصر، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۸۲.
۲۵. کاپلستون، فردریک، تاریخ فلسفه، ترجمه جلال‌الدین مجتویی، ج ۱، تهران: انتشارات علمی، ج ۸، ۱۳۹۳.
۲۶. کاتوزیان، ناصر، مبانی حقوق عمومی، تهران: دادگستر، ۱۳۷۷(الف).
۲۷. -----، فلسفه حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۷(ب).
۲۸. -----، مقدمه علم حقوق، تهران: شرکت سهامی انتشار، ج ۳۰، ۱۳۸۰.
۲۹. گرجی، علی‌اکبر، مبانی حقوق عمومی، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ج ۲، ۱۳۸۹.
۳۰. مصباح یزدی، محمدتقی، حقوق و سیاست در قرآن، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)، ج ۲، ۱۳۸۸.
۳۱. ویژه، محمدرضا، مبانی نظری و ساختار دولت حقوقی، تهران: انتشارات جنگل جاودانه، ۱۳۹۰.
۳۲. -----، کلیات حقوق اساسی، تهران: سمت، ۱۳۹۳.
۳۳. هاشمی، سیدمحمد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، تهران: میزان، ۱۳۸۴.
۳۴. هاشمی شاهرودی، سیدمحمد، درسنامه اصول فقه، ج ۱، قم: بنیاد فقه و معارف اهل بیت :، ۱۳۹۱.